

ب/ت/ ۹۳۲/۱، *Scientific Theology & Religion*
 ۱۳۷۳/ب/ ۹۹۵، *Religion and Society*
 ۱۳۹۹، *Journal of the Islamic Studies Association*
 ۱۹۸۲، *Invention Scientifique*
 ۱۹۶۰، *Principles of Biblical Interpretation*
 ۱۹۷۳، *Science and Religious Belief*
 ۱۹۳۱، *Religion and Capitalism*
 ۱۹۶۴، *The Relevance of Science and Cosmogony*



امکان و چگونگی علم دینی

غلامرضا مصباحی / استاد حوزه و دانشگاه

فصلنامه: تعریف شما از علم دین **حرحخحت** و دین **ررخخ خذحت** چیست؟
 مصباحی: اولاً لازم است توضیح بدهم که علم دین تاواژه معادل زبان انگلیسی دارد یکی واژه **حرحخحت** یکی واژه **رخخخ** است.
 حرحخحت: معنی علم تجربی بگیریم این یکرابطه دیگر این می تواند
 حرحخحت: معنی علم تجربی بگیریم این یکرابطه دیگر این می تواند
 حرحخحت: معنی علم تجربی بگیریم این یکرابطه دیگر این می تواند
 حرحخحت: معنی علم تجربی بگیریم این یکرابطه دیگر این می تواند

موضوعاتشان مسائل طبیعی باشد تجربه در آنها یک معنا دارد و اگر موضوعاتشان مسائل اجتماعی باشد تجربه در آنها معنای دیگری پیدا می‌کند. در علم تجربی طبیعی ما با موضوعاتی روبرو هستیم که طبعاً مشخصه آنها طبیعی بودن و غیرانسانی بودن به معنای بی‌جان بودن، بی‌اراده بودن، بی‌شعور بودن و بدون ادراک بودن است. در این علوم تجربه به معنای این است که یک پدیده‌ای را که ما می‌خواهیم مطالعه کنیم در آزمایشگاه ببریم و شرایط آزمایشگاهی را فراهم بکنیم. عوامل مؤثر بر روی این پدیده را در آزمایشگاه کم و زیاد کنیم تا بتوانیم عامل مؤثر را از بین مجموعه عوامل بدست بیاوریم یا درجه تأثیر هر عامل را بتوانیم بر روی پدیده کشف کنیم. اما تجربه در علوم اجتماعی به این معنا نیست؛ چون شرایط آزمایشگاهی که برای علوم طبیعی برقرار می‌شود در جامعه ممکن نیست برقرار شود یا به تعبیر دیگری بگوییم که این آزمایشگاه خود جامعه است و جامعه یک آزمایشگاهی که قابل کنترل باشد و بتوانیم پدیده‌ای را در شرایط مشابه دقیقاً تکرار بکنیم نیست و پدیده‌های اجتماعی هم پدیده‌های بسیار پیچیده‌ای هستند برخلاف پدیده‌های علوم طبیعی که بیشتر پدیده‌هایی ساده هستند. این پیچیدگی موجب می‌شود که نتوانیم دقیقاً سهم هر عامل را در پیدایش یا تغییر پدیده به درستی به دست آوریم. به علاوه، جامعه همانطور که اشاره کردم پیچیده است و در حال تغییر و تحول. ما ممکن است یک پدیده‌ای را در شرایطی مورد مشاهده و مطالعه قرار دهیم، ولی در مرحله بعد که می‌خواهیم این آزمایش را تکرار بکنیم ممکن است مجموعه شرایط به نحوی تغییر کرده باشد. چون قابل کنترل به وسیله محقق نیستند و تأثیر آن تغییرات به خوبی قابل درک نیست.

نکته دیگر این است که در روابط اجتماعی پدیده‌های اجتماعی تحت تأثیر عواملی قرار می‌گیرند اعم از عوامل قابل کمی شدن و عوامل غیر قابل کمی شدن و همین موجب می‌شود که ما تأثیر عوامل کیفی را به درستی نتوانیم بر روی پدیده تشخیص دهیم و یا سهم آنها را تعیین کنیم. البته این نکته را در همان پیچیده بودن شرایط اجتماعی و پدیده‌های اجتماعی هم می‌توانیم بگنجانیم.

اجمالاً، اگر ما صحبت از علم می‌کنیم مرادمان علم تجربی است، ولی علم تجربی در عرصه اجتماعی تفاوتی دارد با علم تجربی در عرصه طبیعی.

اما دین، مراد ما از دین می‌تواند صورت‌های مختلفی داشته باشد، یک صورت بیانی است که بعضی از متفکرین غربی بعد از رنسانس ارائه کردند و دین را رابطه درونی شخص با خدا به شمار آورده‌اند و گفته‌اند دین متکفل تبیین این رابطه است که انسان موجودی است که علاقه‌مند به خداوند است و در جستجوی خداست و دارای عشق و پرستش - این رابطه را به عنوان رابطه دینی تفسیر کرده‌اند - و دین را در همین حد محدود کرده‌اند.

دو بخش از تعریفها دین را شامل تبیین رابطه انسان با خدا و تبیین رابطه اخلاقی انسان با انسانهای دیگر شمرده‌اند. به طور عمده برداشتهایی که از مسیحیت صورت گرفته چنین گستره‌ای را از مفاهیم و مسائل دینی بیان می‌کند و اعتقاد بر این است که دین در تعریف مسیحیت و موارد مشابه متکفل تفسیر و تبیین رابطه انسان با خداست و رابطه انسانها با انسانهای دیگر اما در چارچوب اخلاق

تاریخ دیگر از دین، این است که دین یک مکتب یا فلسفه‌ای است که رابطه انسان با خدا و رابطه انسانها با انسانهای دیگر را در هم روابط اجتماعی و حتی تا حدودی رابطه انسان با طبیعت تفسیر می‌کند. ما معتقدیم دین اسلام متکفل چنین گستره‌ای از تفسیر و تبیین روابط است. رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با انسانهای دیگر در عرصه‌های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و رابطه انسان با طبیعت. اگر چنین تعریفی از دین کردیم به تعبیری می‌شود گفت تفسیر خدا کثرتی است از دین. همچنان که آن تعریف نخست، تعریف حداقلی از دین است.

رقابت کامل، اشتغال کامل، تسهیل مبادلات به وسیله پول، چگونگی شکل‌گیری عرضه و تقاضا و قیمت، همه مدلهای انتزاعی و الگوهای مطلوب بوده‌اند که اندیشمندان ابتدا ارائه کردند و مبنای تحلیل وقایع اجتماعی را، حوادث اقتصادی قرار دادند.

حالا ما هم می‌توانیم با استفاده از آن روشها الگوهای دینی را که به نحوی با واقعیات هم نزدیک باشد تحقق یافته فرض کنیم و وقتی تحقق یافته فرض کردیم موضوع تحلیل و بررسی اجتماعی قرار دهیم. طبعاً در جوامع اسلامی مردم کم و بیش به ارزشها و دستوره‌های اسلامی پایبند هستند. گرچه رفتارهای واقعی با الگوها یکسان نیستند، ولی اشکالی ندارد در تبیین و تفسیر روابط آنها، ما مبنا و ملاک را الگوهای مطلوب نزدیک به رفتار آنها قرار می‌دهیم؛ اگر الگوهای تجریدی مربوط به رفتار آنها را ملاک قرار دهیم، در این صورت، علم دینی معنا پیدا می‌کند؛ یعنی چون در علوم انسانی موضوع مطالعه رفتار انسانها است و رفتار انسانها منبعث از افکار و ارزشهای مورد اعتقاد آنهاست. بنابراین، اقتصاد جامعه اسلامی، جامعه‌شناسی جامعه اسلامی، علوم سیاسی جامعه اسلامی و امثال اینها معنا پیدا می‌کند. دیگر در اینجا نگاهمان نگاه تاریخی نبوده بلکه نگاه به الگوهاست و به همین دلیل مطالعه ما الگوهای مطلوب را مبنا قرار می‌دهد و تفسیر روابط اقتصادی جامعه بر اساس آن الگوهای مطلوب صورت می‌گیرد. اینجا هم علم دینی معنا پیدا می‌کند.

پس به‌طور خلاصه اگر اقتضات یا تأثیرات اعتقادات، اخلاقیات و مقررات دینی را در رفتار انسان، رفتار فردی، رفتار اجتماعی و رفتار جوامع انسانی بررسی کرده تحت آزمون قرار دهیم، محصولش می‌شود یک علم دینی تجربی. کاربرد دیگر علم دینی که بیرون از علوم تجربی است تفسیر پدیده‌هایی است که به نحوی با متدینین مرتبط است. مثل، جغرافیای جهان اسلام یا هنر اسلامی. در این موارد مسلمانها با الهام گرفتن از معارف دینی به خلق آثار پدید آورنده هنر پدید آمده توسط آنها پسوند اسلامی به خود گرفته طبعاً اینها علوم تجربی دینی نیستند، ولی باز اینها را هم در عرصه علوم دینی غیر تجربی مطرح می‌کنند. به عنوان مثال معماری اسلامی، معماری است که از ارزشهای اسلامی الهام گرفته و در آن یک نحوه آرامش، معنویت و حفظ حریم مشاهده می‌شود.

□ فصلنامه: تفاوت علم دینی با علوم متعارف چیست؟ در روش گردآوری و روش داوری تفاوت در اهداف و اصول موضوعه، موضوعات، کاربردها؟

□ مصباحی: البته، مراد از علوم متعارف علمی است که صبغه دینی ندارند. از این جهت تفاوت علم دینی با علوم متعارف را ذکر کردیم. در مورد اینکه علوم متعارف آیا بدون پشتوانه هنجاری و اعتقادی هستند من ابتدا بگویم که تردید دارم و در مرحله بعد بگویم **معتقد** این چنین نیست.

پس از این جهت که مدعیان این علوم، اولاً، موضوع مطالعه خودشان را از جوامعی خاص گرفته‌اند؛ یعنی مطالعه آنها مطالعه عام بشری نبوده بلکه چون که خودشان در جوامعی خاص به دنیا آمدند رشد کردند و اندیشمند شدند، همان جوامع خاص را واقعیت جامعه بشری تلقی کردند و موضوع مطالعه خودشان را اقتصاد جوامع خودشان قرار دادند و جوامع آنها جامعه‌هایی خارج از ارزشها، هنجارها، فرهنگها و باورها نبوده است. پس یا این اندیشمندان توجهی به این پشتوانه‌های فکری و باورها و زمینه‌های ذهنی نکرده‌اند یا اگر توجه کرده‌اند صرفاً مدعی بی طرفی علم شده‌اند، ولی واقعیت این است که چنین علوم علمی بی طرف نیستند بلکه علوم هستند که دقیقاً در بستر فرهنگ خاص پدید آمده‌اند و متفکرین این علوم با ذهنیت خاص خود به مطالعه این علوم پرداخته‌اند. ما در علوم طبیعی مشاهده می‌کنیم که محقق خود خارج از موضوع مطالعه خودش بوده، ولی در علوم انسانی محقق خود بازیگر صحنه است. بنابراین تحت تأثیر شرایط ذهنی، فکری، اعتقادی خودش مطالعه می‌کند طبعاً آن باورها

در کیفیت و شکل‌گیری نظریه‌ها مؤثر است، و در اینکه چه چیزی را فروض مسلم مطالعه خودشان قرار بدهند و چه چیزی را مطلقاً جزء فروض به حساب نیاورند تأثیر دارد. پس چنین نیست که علوم رایج بدون پشتوانه‌های فکری و اعتقادی شکل گرفته‌اند خصوصاً با توجه به اینکه می‌بینیم اندیشمندانی از جهان سوم با تعمیم حاصل دستاوردهای علوم انسانی در جوامع غربی مقابله و مبارزه کرده دست روی نقاطی گذاشته‌اند که این مبانی فکری یا این فروض رفتاری اینها در یک جامعه خاصی شکل گرفته و شما نمی‌توانید به جوامع دیگر تعمیم بدهید و ما سیاست‌های استعماری را هم می‌بینیم که این سیاست‌های استعماری در صدد یک دست کردن جهان از نظر اعتقادات باورها، هنجارها و ارزشها و رفتارها هستند، این نشان می‌دهد که واقعیت اجتماعی جوامع بشری این چنین نیست که یک دست و یکسان باشد. از این رو، تفاوت در مبانی، مفروضات، اصول موضوعه و اهداف امر مسلمی است.

به عنوان مثال، یکی از اهداف علوم متعارف این است که رفتارهای انسانها را فرموله کند و در مقابل، هدف در علم دینی آن است که حقیقت انسان را بر اساس آنچه که دین تعلیم می‌دهد بشناسیم.

ثانیاً، انسان را با هدایت‌ها به سمت غایات دینی و الگوهای مطلوب دینی جهت دهیم با توجه به اینکه انسان را موجودی فرهنگی و تأثیرپذیر می‌دانیم و معتقدیم که اگر برای او اهداف خوبی تبیین شود و سیاست‌های تبلیغی مناسبی برای نیل به این اهداف همراه با ابزارهای لازم برای هدایت و جهت‌دهی به کار برده شود، انسان خودش را سازگار می‌کند. بر این اساس، مهمترین هدف علم دینی این است که یک جامعه دینی را به مطلوب‌های بالاتر برساند، ولی هدف علم متعارف در این محورها این است که آن چنان که انسان می‌خواهد و مایل است و انتخاب می‌کند و به هر جهت که می‌خواهد برود ما رفتار او را تفسیر می‌کنیم و رفتار او را مطابق با خواست‌های او فارغ از اینکه بخواهد چه ارزشهایی را مبنا قرار بدهد تبیین می‌کنیم.

پس مبنای مطالعه، جامعه‌ای است دارای ارزشها و هنجارهای مثبت و یا منفی. اهداف این علوم این است که این انسان را با چنین پیشینه‌ای به خواست‌ها و مُشتهیات خود نزدیکتر کنند نه اینکه او را به سمت اهداف و آرمانهای متعالی هدایت کنند. البته نباید از یاد برد که این اهداف، منبعث از اصولی بنیادین هستند. اصولی مانند اینکه انسان موجودی است لذتخواه و به خود واگذار شده و رها شده تا کامجویی بیشتری از زندگی این دنیا بکند. پس این اهداف برخاسته از معارف و اصول پیشین است.

در مورد گردآوری و داوری، ما به نظرم می‌رسد که روش علم دینی با روش علوم متعارف که اینجا مطرح شده فرقی نمی‌کند؛ یعنی همچنان که در علوم متعارف گردآوری با مشاهده صورت می‌گیرد به طور عمده در علم دینی هم می‌تواند با مشاهده باشد، ولی مکمل‌هایی لازم دارد. آن مکملها مطالعه باورها و اعتقاداتی است که به عنوان ایده‌آها و مطلوبها مطرح است. این ایده‌آها و مطلوبها باید در مطالعه علم دینی مورد استفاده قرار بگیرد، چرا که مقصود هدایت انسانها به سمت اهداف خاصی است پس آن اهداف و ایده‌آها بایستی در جهت دادن به رفتارهای انسانها و معارفی که اینجا به عنوان علم دینی مطرح می‌شود مورد نظر قرار گیرند. اما در مقام داوری که ما می‌خواهیم به علم تجربی دینی دست پیدا کنیم ناگزیر باید از تجربه بهره بگیریم که راه داوری دیگری

پیش از تجربه ما داریم و آن استفاده از برهان است؛ یعنی اگر مقدماتی در شکلی برهانی ما را به نتایجی برساند آن روش و مدل برای ما روش و مدل مطلوبی خواهد بود. توجه به یک تقسیم‌بندی در موضوعات، مفید است؛ در علم دینی یک روش در صدد ارائه الگوهای مطلوب هستیم و یک وقت در صدد شناخت پدیده‌های عینی. اگر در صدد ارائه الگوهای مطلوب هستیم روش گردآوری و داوری ما متفاوت خواهد بود از روش گردآوری و داوری در عرصه تجربه، اینجا ما در داوری نیازمند به برهانی شدن و استدلالی شدن قضایا هستیم؛ یعنی مقدمات ما را به نتایج مشخصی در قالب استدلال برهانی برساند، و اگر در صدد شناخت

پدیده‌های عینی هستیم یعنی می‌خواهیم با استفاده از الگوهای بدست آمده واقعیت‌هایی را از جامعه دینی تبیین، و تفسیر کنیم روابطش را بیان کنیم، عللش را بدست آوریم اینجا ناگزیر باید از روش تجربی برای داوری استفاده بکنیم. چرا که اینجا درصدد شناخت پدیده‌های عینی هستیم یعنی ما در چه مقطعی، چه مرحله‌ای، الان چگونه رفتارهایی را مشاهده می‌کنیم. بنابراین اینجا باید از داوری تجربی استفاده کنیم.

□ فصلنامه: در علوم متعارف اگر چند تا نظریه رقیب داشته باشیم برای ترجیح یکی از آنها بر دیگری بر اساس معیار آزمون‌پذیری هر کدام که موفق تر از آزمون‌ها بیرون بیاید آن را بر رقبای خودش ترجیح می‌دهیم. حالا در علم دینی اگر چند تا نظریه رقیب داشتیم در مرحله داوری چطور می‌شود یکی از دو نظریه‌ای را که در حیطه علم دینی است ترجیح داد؛ یعنی ملاک انتخاب نظریه از بین رقبای خودش چیست؟

□ مصباحی: در قسمت ارائه الگوها ملاک ترجیح یک الگو بر الگوی دیگر، منطقی تر و محکمتر بودن دلیل هاست. در عرصه مطالعات تجربی ملاک ترجیح یک نظریه بر نظریه دیگر، قدرت تفسیرکنندگی است؛ یعنی هرچه قدرت تفسیرکنندگی بالاتر باشد طبعاً آن نظریه ترجیح پیدا می‌کند؛ وقتی ما در مقام شناخت پدیده عینی هستیم روش کار با روش علوم متعارف تفاوتی ندارد.

□ فصلنامه: علم دینی چه لزوم و خاستگاهی می‌تواند داشته باشد؛ یعنی چه ضرورت‌هایی می‌تواند ما را وادار کند به اینکه برویم به سراغ تدوین علم دینی، ممکن است کسی بگوید اگر ما کارمان شناخت واقعیت‌هاست شناخت واقعیت‌ها با ابزار عقل و حس و تجربه کافیت چه نیازی به علم دینی است و اگر غرضمان شناخت الگوهاست و الگو گرفتن از دین ما می‌توانیم علم دینی را قبول بکنیم، اما وجه لزوم علم دینی در زمینه شناخت دقیق و صحیح واقعیت‌های اجتماعی چه چیزهایی می‌تواند باشد.

□ مصباحی: ما در تفسیر روابط اجتماعی در یک جامعه‌ای که همه یا اکثریت آن معتقد به ارزشهای دینی هستند ناگزیر از استفاده از علوم دینی هستیم؛ یعنی ما اگر با یک جامعه‌ای روبرو باشیم که دین در آن جامعه نقشی ندارد یا نقش بسیار اندک و کم‌رنگی دارد اینجا ضرورتی ندارد که ما از الگوهای دینی برای فهم پدیده‌های آن جامعه بهره بگیریم، اما اگر با یک جامعه‌ای روبرو شدیم که این جامعه همه یا اکثریت نسبی آن، افرادی هستند که در چارچوب ارزشهای دینی می‌اندیشند و رفتار می‌کنند و رابطه برقرار می‌کنند در این صورت اگر ما بخواهیم پدیده‌های مورد نظر از یک علم را در آن جامعه مطالعه کنیم و نقش دین را در نظر بگیریم مطالعه ما، غیر محققانه و ناعالمانه بوده؛ در آن خلل پدید خواهد آمد. مطالعه درست آن وقتی است که ما نقش دین، الگوها و ارزشهای دینی و رفتارها و روابط دینی را در آن پدیده‌ها منعکس بدانیم. اگر چنین کاری نکردیم تفسیرهایی می‌دهیم که واقع‌گرایانه نبوده و پیش‌بینی‌هایی می‌کنیم که رخ نخواهند داد.

□ علاوه بر این تفسیرها بخواهد در میان جامعه جا بیفتد یک نوع دوگانگی در رفتار و شخصیت انسانها پدید می‌آورد. بنابراین، ما اگر بخواهیم در دادن الگوها از ارزشهای دینی بهره بگیریم و در تفسیر واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی در این جوامع، تاثیر ارزشها را مورد لحاظ قرار دهیم اگر مورد لحاظ قرار ندهیم خودمان را از عینیت رفتارهای آنها محروم کرده‌ایم.

□ فصلنامه: بعضی‌ها در خاستگاه علم دینی و لزومش گفته‌اند که چون بین علم و دین در مواردی احساس تعارض می‌شود، یکی از راه‌حلها آن است که می‌تواند تعارض را حل بکند تدوین علم دینی است آیا ما می‌توانیم به عنوان یک راه‌حل برای حل تعارض بین علم و دین از تدوین علم دینی بهره بگیریم.

□ مصباحی: این تعارض علم و دین، که ظرف تحققش هم در جوامع غربی بوده و به‌طور عمده در عهد رنسانس و بعد از آن رخ

داده، محدود به آنچه که امروز و الآن مورد بحث ما هست نمی شود. بلکه در عرصه مباحث علوم فارغ از هنجارها و ارزشها یعنی در علوم طبیعی، تعارضی وجود داشته و مطرح بوده است. مثلاً هیئت بطلمیوسی علم مورد قبول کلیسا بود که هیئت جدید مطرح شد و آن را به عنوان معارض دین و کلیسا تلقی کردند. واقعه این است که چنین تعارضی که در آن عرصه و عصر پدید آمد ناشی از اختلاط عرصه های علم و دین بدون رعایت مقتضیات دین و مقتضیات علم بود؛ یعنی بر اساس اعتقادات دینی مسیحیت این طور نبود که یک هیئت خاصی لزوماً پذیرفته شود، ولی چون در تاریخ مسیحیت و کلیسا هیئت بطلمیوس پذیرفته شده جزء مقولات معرفت دینی تلقی شده بود تصور می شد که بین علم و دین تعارض به وجود آمده است. پس این مقتضای معرفت دینی آنها نبود. اصلاً دین مسیحیت مدعی تفسیر جهان و تدوین روابط ریاضی نیست. بنابراین، تعارض علم و دین ابتدا اینجاها شکل گرفت و در اینجاها علت این تعارض این بود که دین در عرصه هایی وارد شده بود که با توجه به دین موجود حضرت مسیح نمی بایست وارد می شد. اما در عرصه علوم انسانی و اجتماعی که الان مورد بحث است گاهی تعارض بین علم و دین مطرح می شود و من معتقدم که این تعارض ناشی از این است که اصول زیربنایی تفکری که علوم انسانی متعارف را تدوین و ارائه کرده با اصول زیربنایی تفکر دینی تفاوت دارد. مثلاً، بخشی از مبنای تفکر علوم متعارف اومانیسیم و سکولاریسم است. روشن است که این مبانی با مبنای تفکر دینی ما متفاوت است. پس، یکی در اصول زیربنایی تفکر با هم تعارض دارند و یکی هم در بسترها و زمینه های مورد مطالعه که در آنجا جوامع فرهنگی خاص با ارزشها و رفتار خاص و اینجا جوامع فرهنگی دیگری است با ارزشها و رفتارهای دیگری، طبعاً اینجا تعارض پدید می آید. رفع این تعارض به این است که ما روشها را در مطالعات علم دینی حفظ کنیم ولی اصول زیربنایی و اصول موضوعه را متناسب با جامعه مورد مطالعه تغییر دهیم. بعلاوه، در این مطالعه به جای اینکه قوانین و نظریات بدست آمده را در بستر دیگری تعمیم دهیم مورد مطالعه را، جامعه خودمان قرار دهیم. اگر چنین کاری بکنیم تعارض بین علم و دین و علوم متعارف امری قابل حل و فصل می شود و تعارض بین علم و دین هم به وجود نمی آید. بنابراین، برای رفع تعارض بین علم و دین معتقدم که باید در عرصه علوم اجتماعی علم دینی را بنا کنیم.

□ فصلنامه: آیا تاکنون تلاشی جهت پدید آوردن علم دینی در جوامع علمی صورت گرفته است؟

□ مصباحی: شاید بشود گفت حدود نیم قرن است که کوششهایی برای پدید آوردن علم دینی در جهان اسلام صورت گرفته است، اندیشمندانی با درک و فهم علوم انسانی که برآمده از تفکرات غربی است با توجه به اعتقادات خودشان که به دین و توانایی آن در اداره زندگی بشری معتقد بودند به فکر ابتکاراتی در عرصه علم دینی افتاده اند، البته ابتدا هدف اینها این بوده که در جاهایی که تعارض مشهودی بین علم متعارف و باورهای دینی وجود دارد، تعارض را برطرف کنند بنابراین در نگاه به دین به جمع آوری و گزینش مبانی که می توانست تفسیرهایی جایگزین و برای تفاسیر علوم متعارف باشد مبادرت کردند.

ابتدا در صدد ارائه معارف دینی در این زمینه ها به صورت مکتب و مذهب فکری بودند، مثل کاری که آیه الله شهید صدر (رضوان الله علیه) در تدوین کتاب **اقتصادنا** انجام دادند که در مقابل مکتب اقتصادی لیبرال و مکتب اقتصادی سرمایه دیم ایشان آمدند مکتب اقتصادی اسلام را ارائه کردند، یا در مورد حقوق پیش و بیش از اینها کار صورت گرفته است. طبعاً حقوقی که از غرب آمده بود اینها آمدند بر اساس قوانین شریعت حقوق دیگری را عرضه و جایگزین کردند، در مورد علوم تربیتی هم و بیش همین طور در مورد علوم سیاسی فعالیتها و کوششهایی به عمل آمده است. حالا در زمینه اقتصاد که من بیشتر مطالعه دارم عرض می کنم. علاوه بر ارائه مبانی مکتب اقتصادی اسلام در صدد تئوریزه کردن رفتارهای اقتصادی انسان مسلمان هم برآمده است. این کار تا حدودی در کشورهای اسلامی توسط اندیشمندان مسلمان صورت گرفته و الآن هم این حرکت ادامه دارد.

□ فصلنامه: لطفاً چند مورد را نام ببرید.

□ مصباحی: مقصود مطالعاتی است که توسط متفکران مسلمان صورت گرفته است. از مصریها و پاکستانیها می توانیم اسم ببریم، آقای منذر قحف (ساکن آمریکا) نظریاتی در تئوری سازی اقتصادی ارائه کرده است، همین طور آقای احمد احمد جاف (مصری) ایشان بیشتر در مورد روابط بانکی کار کرده و در پاکستان خورشید احمدخان و آنور اقبال در این زمینه کار کرده اند. در کشور خودمان هم بعضی از اساتید اقتصاد در زمینه اقتصاد صدر اسلام، در زمینه تئوری اتفاق نظریه پردازی کرده اند، بعضی از دانشجویان دوره دکتری با فوق لیسانس اقتصاد در این زمینه کار کرده اند. الان مجموعه فعالیت های آنها را در ذهن ندارم که بخواهم برایتان عرض کنم.

جناب آقای عربی رساله شان را در زمینه تعادل طرف تقاضا نوشته اند. آقای حسین زاده بحرینی نقش ریسک در اقتصاد اسلامی را به صورت تئوری بیان کرده، آقای مرزبان تئوری رفتار مصرف کننده را ارائه کرده است. برخی از اقتصاددانان مسلمان نیز احتمالاً در این زمینه کار کرده اند، ولی مجموعه فعالیت هایی که اینها کرده اند و نظریاتی که ارائه کرده اند به صورت یک دست در نیامده و همه آنچه را که به عنوان خلاء نظری اقتصاد اسلامی است پوشش نداده ما امیدواریم این حرکت علمی ادامه پیدا کند. این فعالیتها در کنار توفیقات کاستیهای هم داشته است.

به نظر من کاستیها معلول این است که اندیشمندان جوامع اسلامی در این زمینهها بیشتر مقلد باقی مانده اند نه مبتکر و متفکر و آنچه را از متفکران غربی آموخته اند به همان بسنده کرده اند و کمتر به خودشان زحمت داده اند به فکر تدوین نظریه ها و ارائه نظریه های بدیع و جایگزین بیفتند و این کار هم که توسط عده ای انجام گرفته به صورت انفرادی و جدا از هم بوده نه یک کار سازمان یافته و متشکل که اگر یک مجموعه متفکری به صورت سازمان یافته اقدام به تدوین نظریه های اسلام در زمینه های اقتصاد، جامعه شناسی و سایر علوم انسانی می کردند نتایج بهتر و سریعتری گرفته می شد.

□ فصلنامه: در قم در پژوهشکده حوزه و دانشگاه افرادی هستند که چنین تحقیقاتی را به صورت گروهی انجام می دهند، دیدگاه جنابعالی در مورد توفیقات آنها چیست؟

□ مصباحی: من کارهای پژوهشکده را تا اینجا که شده به صورت نسبی موفق می دانم و شاید تنها جایی که جمعی با عزم و همت کاری را از پیش برده اند، پژوهشکده حوزه و دانشگاه باشد. شکی در این مسأله نیست، ولی معتقدم عرصه کار در علم دینی باید خیلی گسترده تر از فعالیت جمع دوستان محدود آن پژوهشکده باشد و باید صاحب نظرانی معتقد به توانایی دین در تفسیر جهان و روابط آنها و اداره جامعه بشری از حوزه و دانشگاه با هم دیگر بنشینند و با یکدیگر کاری منسجم و پرحجم در زمینه علوم دینی انجام دهند تا این علوم دینی به ثمر برسد و این کار در نظام ما جایگاهی فراتر از آن پژوهشکده می طلبد.

□ فصلنامه: نقش تدوین و گسترش علم دینی را در دانشگاههای جمهوری اسلامی ایران چطور ارزیابی می کنید؛ یعنی اگر اینها تدوین بشود و در جامعه دانشگاهی ایران گسترش پیدا کند چه تأثیراتی می تواند در اعتقادات و رفتار دانشگاهیان داشته باشد؟

□ مصباحی: اگر این علوم به صورتی که قابل توجه دانشگاهیان باشد تدوین بشود و در میان آنها مورد استفاده قرار گیرد، اولاً، یک تأثیری خواهد گذاشت خود باوری در اندیشه و فکر است؛ یعنی علاوه بر اینکه از نظریات دیگران بهره خواهند گرفت خود به تولید افکار خواهند پرداخت و یک نحوه استقلال فکری و علمی در جامعه دانشگاهی ما پدید می آید. ثانیاً، در جامعه اسلامی ما،

برنامه‌ها، راهکارها و سیاستهای مورد نیاز در عرصه علوم انسانی مورد استفاده قرار خواهد گرفت و یک نحوه تعارضی که امروز بین اعتقادات مردم و تصمیمات سیاستگذاران و مدیران مشاهده می‌شود مانند تفاوت بین قانون بانکداری بدون ربا و عملکرد بانکداری ما، از بین خواهد رفت. و طبیعاً نتیجه‌اش این خواهد بود که جامعه اسلامی ما در اداره خودش موفق شناخته می‌شود و اما اگر بخواهیم به این مسائل بپردازیم و نپردازیم، امروز زمزمه‌هایی که وجود دارد این زمزمه‌ها اوج می‌گیرد که ما نمی‌توانیم بر اساس اعتقادات دینی جامعه را اداره کنیم و این خیلی خطرناک است.

برای دوستانمان در پژوهشکده حوزه و دانشگاه، آرزوی توفیق می‌کنیم انشاءالله با عزم و همتی که در آنها می‌شناسیم بیش از گذشته موفق خواهند بود.

